

جلسه ۱۹ (قاعده اعانه مکاسب)

۱. قاعده اعانه بر اثم: .....  
۱. مناقشه چهارم به فرمایش مرحوم ایروانی: .....  
۳. جواب مناقشه: .....  
۳. جهت سوم: .....  
۴. نظریه اول: .....  
۴. نظریه دوم: .....  
۴. نظر استاد: .....  
۵. مقدمه اصولی: .....

قاعده اعانه بر اثم:

مناقشه چهارم به فرمایش مرحوم ایروانی:

این بود که بگوییم برّ و تقوی در فراز اول و اثم و عدوان در فراز دوم، استغراق به معنای انحلال فقط به افراد و اشخاص حقیقی نیست، بلکه جنسی است که استغراق و شمول را می رساند، اعم از اشخاص حقیقی یا نوع و

صنف، یک اطاعت یا معصیت و اثم و این دو وجه خیلی تأثیر دارد در اینکه تعاون چه نتیجه ای می دهد، مثالش این است وقتی می گوییم شما دو نفر تعاون کنید در برداشتن این دفتر، یعنی همین عمل و شخص این کار برداشتن این کار یک کار معینی است، یک عمل شخصی است برداشتن این، در این برداشتن شخص حقیقی باید بگوییم به معنای جزئی حقیقی، یعنی در این برداشتن تعاون کنید، تعاون هم که گفتیم همان تفاعل است، دو تا عملی که در مقابل هم و در تعامل هم قرار می گیرد، اگر این را بگوییم تعاون این یعنی اینکه من این طرفش را گرفتم، شما هم این طرف را گرفتید آوردید بالا این تعاون وارد بر شخص یک عمل این دیگر فقط همان مشارکت در عمل واحد است، اما اگر گفتیم که نه تعاون چند کار خیری اینجا داریم، این برداشتن این است و عمل دیگر خیری هم است به صورت جمعی و جنسی که انحلال به شخصها مقصود نیست، فقط بگوییم تو این کارها با هم تعاون کنید، وقتی می گوییم با این کارها با هم تعاون کنید، این با این سازگار است که من اینجا یک ابزاری می دهم دست شما که این را بردارید، شما در مقدماتش به من کمک می کنید، اینجا اعمال عونها و کمکهایی است که در مجموع این اعمال انجام شود، آن تعاون عرفاً آنجا هم صادق است، اگر شخص این کار را بگوییم همان مفهوم تعاون آنجا منطبق می شود بر خود عمل، یعنی اینکه دو تایی اینجا دارند کار می کنند اما دو، سه تا را با هم دیدید و یک خطاب دادید که شما در مجموع این اعمال با هم همکاری کنید، این لازمه اش این نیست که در هر عملی جدا جدا هر دو کار کنند، نه آنجا من کار می کنم، شما در مقدماتش شرکت می کنید، این قدم عوناً او به او کمکی داد آنجا من مقدماتی به شما می دهم، شما آن کار را انجام می دهید، این هم من به شما کمکی دادم، اعانه های متبادل شد، اعانه هایی شد که با هم یک کاری را انجام داده، اینجا کاری که انجام گرفته کار شخصی نیست، مجموعه ای از کارهاست که در او تعاون شده، پس اینکه تعاون اگر متعلق به عمل شخصی شود، آنوقت باید دو تایی کار نکنند، نه یکی مقدمه، یکی ذی المقدمه، ولی اگر مجموعه اعمال را با هم ببینید، تعاون به این صدق می کند که اینجا شما مقدمات کار او را فراهم کردید، او در جایی دیگر مقدمات کار شما را فراهم کرد و با یک نگاه جمعی اینجا شده تعاون. به این مفهوم اگر بگیریم آنوقت مفهومش عام می شود، هم اعانه را می گیرد، هم تعاون به معنای خاص، بعد البته یک القاء خصوصیت هم به دنبال این لازم است، یعنی یک نوع تنقیح مناطی هم لازم است، یعنی باید بگوییم که آیه هم که می گوید در جمع خوبیها همکاری کنید و در جمع گناهان تعاون نکنید، این دیگر جدا جدا هم خودش موضوعیت دارد، منتهی چون آیه یک خطاب عامی است، اینها را با هم به صورت تعاون ذکر کرده و لذا آیه می خواهد بگوید که هم اجتماع بر معاصی نکنید، هم در مقدمات کمک ندهید که معصیت انجام شود، در این بیان مشترک و عام گفته و هر دو را می گیرد، این در واقع تعاون در نوع است و مجموعه ای از اعمال لازمه اش این نیست که در تک تک آنها عونهای همراه باشد، من حیث المجموع اعانه های متقابل مصداق تعاون

می شود. و این هم روشن است که وقتی که می گوید مجموعاً شما تعاون کنید، اگر در یک جایی هم جدا تعاون شد، آن خودش موضوعیت دارد، کسی نمی گوید: حتماً باید با هم باشد، جدا جدا هم ارزش دارد. تعاونوا علی البر و التقوی این را می گیرد که این مجموعه با هم دارند آن برّ و تقوی را محقق می کنند، آنجایی را هم می گیرد که در مقدمات به هم کمک می کنند و آنجایی که در فعل واحد همراه آن انجام می دهند متعلق به آن نظام برّ و تقوایی است، برّ و تقوایی که براینده این کارها است آن محقق شد. این دقیق ترین و ظریف ترین وجهی است که می شود در اینجا گفت و الا آن سه وجه قبلی حداقل این بود که نمی توانست ما را مطمئن کند که تعاون در اینجا به معنای اعانه است، یا شامل اعانه می شود.

### جواب مناقشه:

این است که ظاهر برّ و تقوی و ظاهر اثم و عدوان، انحلال به اشخاص است، وقتی که شارع می فرماید: اکرم العالم، این عالم می آید تک تک فردها را می گیرد، منحل می شود به افراد، وقتی می گوید که امر به معروف کنید، این معروف تک تک این معروفها را شامل می شود و منحل به این اشخاص و موارد خاصه می شود، اما اینکه بگوییم که انحلال به اشخاص حقیقی پیدا نمی کند، یا فقط انحلال به آن پیدا نمی کند، بلکه یک نگاه جمعی در این مقصود است تا تعاون معنای عام پیدا کند، این با آن ظاهر اولیه انحلالهای این شکلی که در اصول گفته می شود نیست، اینجا ممکن است کسی جواب بدهد و بگوید که ما روی این شاغولی که دستمان است در اصول به ما درس دادند که وقتی که عامی و مفهومی مجموعی نبود، منحل می شود به صورت استغراقی یا علی البدل منحل به اشخاص می شود نه انواع و کل و مجموعه این خلاف این ظهوری است که در اصول به دست ما دادند، اما در عین حال بعید نیست که در آیه شریفه بگوییم که درقاعده تعاون علی البر و عدم تعاون بر اثم و عدوان این یک نگاه اجتماعی به قصه است، نه نگاه یک چیز فردی شخصی و با این نگاه اجتماعی و کلان در واقع آن وجهی که ما گفتیم کسی ممکن است آن را تصحیح کند، این نهایت وجهی که می شود بگوییم. بعید نیست که آیه این نگاه جمعی و اجتماعی در آن باشد، آنوقت هم اشخاص را می گیرد، هم انواع را می گیرد، هم آن جنس خوبیها را می گیرد و آنوقت به این معنا که باشد، تعاون شامل اعانه هم می تواند باشد.

### جهت سوم:

این است که حکم تعاونوا و لا تعاونوا مولوی است یا ارشادی؟ و نفسی است یا غیری؟  
دو احتمال داده شده است:

### نظریه اول:

این است که احکام غیریه است، چون مقدمه حرام است، شارع هم از باب تأکید می گوید این مقدمه را نیاورید، یا تعاون بر مستحبات و واجبات چون مقدمه بر مستحب یا واجب است و عقل هم آن را می فهمد، شارع هم تأکید بر چیزی کرده که عقل آن را می فهمد، بنابراین تعاونوا و لا تعاونوا ارشاد به همان چیزی است که عقل می فهمد و حکمی هم که عقل دارد همان حکم غیریه است، پس این در واقع تأکید بر حکم غیریه عقل است. در این توهم دو نکته بیان می شود: یکی اینکه ارشاد است این تعاونوا و لا تعاونوا و دوم اینکه غیریه است.

### نظریه دوم:

در مقابل نظریه اول، نظریه دیگری است که می گوید: اولاً ارشاد نیست، مولوی است. ثانیاً غیریه نیست، طریقی است.

### نظر استاد:

ما هم این نظریه دوم را قبول داریم که می گوئیم این ارشاد نیست، غیریه هم نیست، بلکه این تعاونوا و لا تعاونوا را چه به معنای تعاون به معنای خاص بگیریم، چه به معنای عام بگیریم، چه به هر دو معنا بگیریم، ما می گوئیم که این حکم اولاً ارشادی نیست. ثانیاً غیریه نیست. پس ما می گوئیم مولوی نفسی است، حالا چرا این را می گوئیم، ما دو مدعا داریم:

مدعای اول این است که این حکم، حکم مولوی است، نه ارشادی، چون اصل در خطابات شارع مولویت است، خروج از این اصل مولویت در یکی از این سه حالت است:

۱. یکی اینکه مولویت در یک خطابی مستلزم تسلسل باشد، مثل اطیعوا الله، اطیعوا الله نمی تواند مولوی باشد و لو اینکه در قرآن آمده و اصل در قرآن و روایات مولویت است، ولی اطیعوا الله نمی تواند مولوی باشد، اطیعوا الله را اگر بخواهیم مولوی بگیریم یستلزم الدور أو التسلسل.

۲. یک قسم هم این است که مستلزم لغویت باشد، یعنی هیچ ارزش تازه ای نداشته باشد، این مولوی بودن این حکم و فایده ای برایش مترتب نباشد، مثل همان مقدمه واجب، در مقدمه واجب عقل می فهمد که باید انجام بدهید و انجام دادنش هم فقط از باب مقدمیت است ثواب و عقابی هم در آن نیست، شارع هم بخواهد اعمال مولویت کند به نحو غیریه برای چی نیازی به این است لغو است خود عقل دارد می فهمد که برای اینکه کار شما را انجام بدهم باید مقدمات را بیاورم شما باز هم بگوئید مقدمات را مولویا می گویم بیاوری این ارزشی ندارد، بله

## شماره ثبت:

اگر بخواهید ثواب و عقاب را روی بیاورید این دیگر حکم عقل نیستف این یک چیز مستقل جدیدی است. بنابراین این حکم حمل بر ارشاد می شود للغویه.

۳. سوم این است که قرائن خاصه ویژه ای در کلام باشد، یعنی از خود مولا گفته قرائن حالی و مقالی است که من در اینجا در مقام مولویت نیستم، دارم ارشاد می کنم.

### مقدمه اصولی:

خلاصه اش این است که الاصل فی الخطابات الشرعیه المولویه الا فی ثلاث موارد الاول اذا الستلزم الدور أو التسلسل الثانی اذا الستلزم اللغویه اذا الستلزمه المولویه اللغویه و سوم اذا دلت القرائن علی الارشادیه و عدم المولویه.